

پراگماتیسزم

تقدیم به استاد بزرگوارم
دکتر عبدالکریم رشیدیان

-
- سرشناسه: پاتنام، هیلاری، ۱۹۲۶ - م.
عنوان و نام پدیدآور: پراگماتیسم: پرسشی گشوده/هیلاری پاتنام؛ ترجمه محمد اصغری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۷۳-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Pragmatism: an open question, 1995.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: جیمز، ویلیام، ۱۸۴۲-۱۹۱۰ م.
موضوع: James, William
موضوع: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱ م.
موضوع: Wittgenstein, Ludwig
موضوع: پراگماتیسم
موضوع: Pragmatism
شناسه افزوده: محمد، اصغری، محمد، ۱۳۵۴ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ پ۴ پ۲/ب۸۳۲
رده‌بندی دیویی: ۱۴۴/۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۵۶۲۶۸
-

پراگماتیسزم

پرسشی گشوده

ھیلاری پاتنم
ترجمه محمد اصغری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Pragmatism
An Open Question
Hilary Putnam
Blackwell, 1995



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریقه انتشارات قنوس

* * *

هیلاری پاتنم

پراگماتیسم

پرسشی گشوده

ترجمه محمد اصغری

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

پاییز ۱۳۹۵

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۱ - ۲۷۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 273 - 1

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۵	زندگی‌نامه هیلاری پاتنم
۱۷	پیشگفتار
۱۹	اظهارات مقدماتی
۲۳	۱. ماندگاری و ویلیام جیمز
۲۶	حقیقت
۳۲	کل‌گرایی
۳۹	رنالیسم
۴۳	فلسفه و زندگی
۴۷	۲. آیا ویتگنشتاین پراگماتیست بود؟
۴۸	کانت
۵۲	رورتی و ویتگنشتاین
۵۹	نکاتی بیشتر درباره ویتگنشتاین و کانت
۶۳	تقدم عقل عملی
۶۶	هدف ناظر بر اخلاق جمعی در فلسفه متأخر ویتگنشتاین
۷۹	۳. پراگماتیسم و بحث کنونی
۸۷	اما آیا ما جهان را گم کرده‌ایم؟

۹۱ پاسخ پراگماتیست به شکاکیت

۹۸ نسبی‌انگاری رورتی وار

۱۰۵ کتاب‌شناسی

۱۱۹ نمایه

پراگماتیسم نامی است که برای ماندن آمده است.
ویلیام جیمز

مقدمه مترجم

اگر در این نقل قول ویلیام جیمز تأمل کنیم، بی‌درنگ پی خواهیم برد که چرا امروزه پراگماتیسم هنوز زنده است. باز نیازی نیست دور برویم تا اهمیت زنده بودن پراگماتیسم را درک کنیم. عنوان فرعی کتاب پراگماتیسم جیمز شاهدی گویا بر این مسئله است: پراگماتیسم: نامی قدیمی برای شیوه‌های جدید تفکر. رگه‌های این فلسفه از افلاطون تاکنون به اشکال مختلف در قالب نظریه‌ها و تفسیرهای گوناگون و از لابه‌لای کتاب‌ها و مقالات مختلف فیلسوفان گذشته تا نوشته‌های معاصران چه در غرب چه در شرق ریشه دوانده است. اگر پراگماتیسم را تبارشناسی کنیم، یقیناً ریشه‌های آن را در جمهور افلاطون و اخلاق نیکوماخوسی ارسطو تا پدیدارشناسی روح هگل و چنین گفت زرتشت نیچه و از هستی و زمان هایدگر تا پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین خواهیم دید، ریشه‌هایی که هنوز خشک نشده‌اند و ساقه‌ها و شاخه‌های پُر از گل و میوه را به اندیشه بشری ارزانی می‌دارند.

اما بی‌شک پراگماتیسم مشخصاً فلسفه آمریکاست، ولی این امر بدین معنا نیست که تفکر پراگماتیستی محدود به این کشور است، بلکه تفکر

پراگماتیستی در تمامی کشورهای جهان چه اروپایی چه آمریکایی گسترده شده است. واژه پراگماتیسم از لفظ یونانی pragma به معنی Action یا «عمل» مشتق شده است. اصطلاح «پراگماتیسم» را به اصالت عمل، عمل‌گرایی و غیره ترجمه کرده‌اند که به نظر می‌رسد خود این لفظ به همان شکل لاتین خود در انتقال معنا به خواننده بهتر از معادل‌های فارسی عمل می‌کند. اولین بار چارلز سندرس پیرس در سال ۱۸۷۸ این اصطلاح را وارد فلسفه کرد و ویلیام جیمز هرچه بیشتر به آن عمق و محتوا بخشید و هربرت مید آن را با امر اجتماعی گره زد و سرانجام جان دیویی پراگماتیسم را با آموزش و پرورش و سیاست عجین ساخت. پراگماتیسم، با گذشت بیش از صد سال از عمر خود در غرب و پس از طی مسیری پرفراز و نشیب، امروزه در هزاره سوم با افرادی مثل ریچارد رورتی، هیلاری پاتنم، رابرت براندوم، سوزان هاک، کواین، سیدنی هوک، نیکولاس ریشر، ژوزف مارگولیس، پل کورتز، کورنل وست و دیگران جان تازه‌ای یافته است. به سخن دیگر، از دهه ۱۹۹۰ به بعد «رنسانسی» در پراگماتیسم رخ داده و بار دیگر پیرس، جیمز و دیویی، سه پرچمدار اصلی پراگماتیسم کلاسیک، در فلسفه نئوپراگماتیستی فیلسوفان امروزی نظیر پاتنم و رورتی به قهرمانان فلسفی تبدیل شده‌اند. رورتی صراحتاً می‌گوید که سه قهرمان فلسفی دارد: دیویی، هایدگر و ویتگنشتاین. از سوی دیگر، گرایش‌های پراگماتیستی در فلسفه معاصر محدود به فلسفه فیلسوفان اواخر قرن بیستم و اوایل هزاره سوم نیست، بلکه ریشه‌های چنین گرایشی حتی در اندیشه‌های هایدگر،^۱ ویتگنشتاین، فوکو و دیگران

۱. کتاب پراگماتیسم هایدگر نوشته مارک اوکرن، که در سال ۱۹۹۱ منتشر شده است، شاهدی روشن بر این مدعاست:

Mark Okrent, *Heidegger's Pragmatism: Understanding, Being, and the Critique of Metaphysics* (Cornell University Press, 1991).

نیز وجود دارد. رورتی در کتاب مقالاتی درباره‌ی هایدگر و دیگران درباره‌ی رگه‌های پراگماتیستی هایدگر صراحتاً می‌گوید که اگر تنها یک انتخاب بین افلاطون‌گرایی و پراگماتیسم وجود داشته باشد، هایدگر پراگماتیسم را انتخاب خواهد کرد، هرچند از پراگماتیسم آمریکایی خوشش نمی‌آید.^۱ بنابراین پراگماتیسم جدید از آموزه‌ها و مفاهیم پراگماتیسم کلاسیک الهام می‌گیرد، در عین حال کاستی‌های آن را نیز عیان می‌سازد. پراگماتیسم جدید نسخه‌ی به‌روزشده‌ی پراگماتیسم قدیم به اضافه‌ی امکانات بیشتر است. بنابراین هرچه به اواخر قرن بیستم نزدیک‌تر می‌شویم می‌بینیم که فیلسوفان، خواسته یا ناخواسته، به پراگماتیسم رو می‌کنند. البته دلایل زیادی وجود دارد که می‌توان در مقام علل این گرایش ذکر کرد. اما از عمده‌ترین این دلایل می‌توان به ظهور تفکر ضدماهیت‌باوری، ضدبازنمودگرایی، کمرنگ شدن شکاف میان نظر و عمل، درهم‌تیدگی واقعیت و نظریه در حیطه‌های مختلف فرهنگ، ظهور تفکر پساساختارگرایانه و پست‌مدرن از دهه‌ی ۶۰ به بعد، تاریخ‌گرایی، توجه به زندگی و معنای آن و غیره اشاره کرد. اما در این‌جا فرصت کم اجازه نمی‌دهد به طور مفصل به آن‌ها بپردازیم.

پراگماتیسم کلاسیک، با تأکید بر عمل و یافتن حقیقت در ساحت عمل و نتایج عملی، بسیاری از فرمول‌های فلسفه‌های عقل‌گرا و ایدئالیست و حتی تجربه‌گرا را به هم ریخت و سعی کرد نشان دهد که این فلسفه‌ها، که عمدتاً جدّ آن‌ها افلاطون و افلاطون‌گرایی است، چشم خود را به زندگی انضمامی و اجتماعی بشر بسته‌اند و در برج عاج نشسته و در عالم انتزاعیات خودشان سیر می‌کنند. پراگماتیست‌ها از این فیلسوفان دعوت

۱. رجوع کنید به

Richard Rorty, *Essays on Heidegger and Others: Philosophical Papers* (Cambridge University Press, 1991).

می‌کنند که از برج عاج آسمانی شان به زمین بیایند و در تبیین ماهیت انسان و زندگی او نظاره‌گر انسان انضمامی باشند، که با گوشت و پوست و استخوان در هوای گرم و سرد و زمین گِل‌آلود زندگی می‌کند و در همین زمین و آب و هوا می‌اندیشد و عمل می‌کند.

شاید هستهٔ مرکزی این فلسفه همان تعریف آن از «حقیقت» باشد. به طور کلی حقیقت در این فلسفه هر آن چیزی است که در عمل مفید واقع شود. اما این «هر آن چیز»، «عمل» و «مفید» چیست؟ پاسخ آن‌ها را باید نزد تک‌تک فیلسوفان این مکتب یافت. برای این‌که شاهدی روشن بیاورم تا در فهم این تعریف از حقیقت کمی از تشتت ذهنی خود بکاهیم، نظر جیمز دربارهٔ حقیقت را از کتاب پراگماتیسم او نقل می‌کنم:

حقیقت نام هر چیزی است که ثابت کند اعتقاد به آن سودمند است، آن هم سودمند به دلایل معین و معلوم... اگر در این جهان زندگی واقعاً بهتری وجود داشته باشد، باید بدان روکنیم، و اگر تصویری وجود داشته باشد که اعتقاد بدان ما را در رسیدن به آن زندگی کمک کند، در این صورت برای ما واقعاً «بهتر است» که به آن تصور اعتقاد ورزیم «مگر این‌که اعتقاد به آن حقیقتاً با دیگر منافع حیاتی بزرگ‌تر تصادم پیدا کند»... و بنابراین آیا می‌توانیم مفهوم آنچه برای ما بهتر است و آنچه را برای ما حقیقی است همواره جدا از یکدیگر نگه داریم؟ پراگماتیسم پاسخ می‌دهد نه. و من هم کاملاً با آن موافقم.^۱

با توجه به این نکتهٔ اساسی باید گفت که چندین حلقهٔ پیوند بین پراگماتیست‌های کلاسیک وجود دارد که آن‌ها را کنار هم قرار می‌دهد. البته قصد اطالۀ کلام ندارم، ولی اگر از آن حلقه‌ها صحبت نکنم، احساس می‌کنم که سخنم راجع به پراگماتیسم عقیم مانده است. با تأمل در روح

۱. ویلیام جیمز، پراگماتیسم، ترجمهٔ دکتر عبدالکریم رشیدیان (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۵۹.

اندیشه پراگماتیسم، یعنی تأکید بر ساحت عمل و سودمندی اندیشه در حوزه عمل فردی یا جمعی، برای خواننده عیان می‌شود که حقیقت باید در زندگی خودش را نشان دهد. دستاوردهای عملی علم برای بشر انکارکردنی نیست و به همین دلیل تفکر علم‌گرایی در قرن نوزدهم و بیستم در اندیشه پراگماتیست‌های کلاسیک از جایگاه والایی برخوردار است. برای مثال، خود پیرس با سازمان نقشه‌برداری آبی و زمینی آمریکا همکاری داشت. او نظریه جهان‌شناسی تکاملی خود را در مقابل دیدگاه‌های رقیب علمی دیگر مطرح می‌کند و در عین حال بسیاری از نظریه‌های علمی را به چالش می‌کشد. جیمز نیز به روان‌شناسی تجربی توجه بیشتری می‌کرد و کتاب اصول روان‌شناسی او و روش‌های علمی مطرح شده در این کتاب باعث شد وی از پراگماتیسم به عنوان «تجربه‌گرایی رادیکال» نام ببرد. راسل خودش می‌گوید که ویلیام جیمز در وهله اول روان‌شناس بود.^۱ برداشت دیویی از تجربه و مفهوم علمی «آزمایش» علم‌گرایی دو فیلسوف قبلی را هرچه بیشتر تکمیل کرد و بر همین اساس برداشت فلسفه از «تجربه» را متهم کرد به این‌که فلسفه ساحت «عمل» و «نظر» را از هم جدا کرده است. اما تأکید وی بر کاربردی کردن فلسفه در آموزش و پرورش او را به سمت روان‌شناسی اجتماعی نیز سوق داد، همان‌طور که هربرت مید در آن مسیر افتاده بود.

از آن‌جا که دغدغه فیلسوفان همواره حقیقت بوده، همه این فیلسوفان نظریه پراگماتیکی صدق را پذیرفتند و نظریه‌ها را نوعی ابزار تلقی کردند، ولی با تفسیر و تعبیرهای مختلف. جان دیویی را با برچسب «ابزارانگاری» می‌شناسند، ولی ریشه‌های چنین نگرشی در پیرس و جیمز نیز وجود دارد. این فیلسوفان میان پراگماتیسم و روش‌های علوم

۱. برای آشنایی با نظر راسل درباره جیمز نگاه کنید به برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری (تهران: نشر پرواز، ۱۳۶۵)، ص ۱۱۰۵.

طبیعی زمانه خودشان پیوند ایجاد کردند. شاید نکته دیگری که گفتن آن کمی برای خواننده عجیب به نظر برسد این است که، علی‌رغم نفوذ شدید علم‌گرایی در فلسفه این متفکران آمریکایی، همه آن‌ها بدون استثنا گرایش‌های دینی داشتند. برای مثال، پیرس مقاله‌ای تحت عنوان «ازدواج دین و علم» (۱۸۹۳) نوشت و سعی کرد این دو حوزه فرهنگ بشری را آشتی دهد و حتی با به کار بردن اصطلاح «روح علمی» از «دین علم» سخن می‌گوید.^۱ به این مطلب بیفزایید انواع تجربه دینی جیمز را که گواه دیگری بر عنصر دینی در پراگماتیسم کلاسیک است.

مبانی پراگماتیسم کلاسیک از این قرارند: علم‌گرایی، داروینیسیم، طبیعت‌گرایی، ابزارانگاری، ضدثنویت‌انگاری، تجربه‌گرایی رادیکال، ضد دکارت‌گرایی، کثرت‌گرایی، کل‌گرایی و اومانیسیم. این مبانی در اندیشه تمام پراگماتیست‌های کلاسیک حضوری پررنگ دارد. جالب این است که در پراگماتیسم جدید برخی از این مبانی قویاً نقد شده‌اند؛ مثل علم‌گرایی و تأکید بر روش علمی که رورتنی یکی از منتقدان اصلی آن است. به سخن دیگر، به نظر رورتنی پراگماتیسم جدید صرفاً از دو جنبه با پراگماتیسم کلاسیک تفاوت دارد: «نخست آن‌که ما پراگماتیست‌های جدید، به جای تجربه یا ذهن یا وجدان که پراگماتیست‌های کلاسیک به آن می‌پرداختند، درباره زبان صحبت می‌کنیم. جنبه دوم این است که همه ما آثار کوهن، هنسن، تولمین و فایرابند را خوانده‌ایم و از این رو به اصطلاح 'روش علمی' ظنین شده‌ایم.»^۲ هدف ما در این جا این نیست که در ادامه مطلب به تشریح مبانی این دو نوع پراگماتیسم بپردازیم. تصور

۱. برای مطالعه بیشتر درباره این موضوع نگاه کنید به مقاله نگارنده: محمد اصغری، «پیوند علم و دین از نگاه چارلز سندرس پیرس»، مجله پژوهش‌های علم و دین پژوهشگاه علوم انسانی، سال ششم، شماره اول بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۲. ریچارد رورتنی، فلسفه و امید اجتماعی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴)، ص ۱۵۲.

می‌کنم که برای دانستن مطالب بیشتر در این باره مطالعه کتاب پراگماتیسم قدیم و جدید سوزان هاک بسیار روشنگر باشد.^۱

یکی از نئوپراگماتیست‌های بانفوذ معاصر در آمریکا هیلاری پاتنم است. پاتنم در سال‌های اخیر گرایش روزافزونی به پراگماتیسم پیدا کرده و کتاب پراگماتیسم: پرسشی گشوده مَهر تأییدی بر این گرایش در اندیشه این فیلسوف است. همچنین در کتاب واژه‌ها و زندگی نیز این گرایش پررنگ می‌شود. در سال‌های اخیر پاتنم و به همراه او رورتی از فلسفه تحلیلی فاصله گرفته‌اند و به پراگماتیسم روی آورده‌اند. البته شایان ذکر است که گرایش رورتی به پراگماتیسم بیش از گرایش پاتنم بوده است، چرا که رورتی صراحتاً خودش را نئوپراگماتیست معرفی می‌کند در حالی که پاتنم تمایلی به این کار ندارد. اما آنچه بیش از همه در مطالعه اندیشه پاتنم برای خواننده جذاب است این است که وی پیوسته دیدگاه‌های فلسفی‌اش را تغییر داده است، اما غالباً نگرش فلسفی‌اش را تحت لوای «رنالیسم پراگماتیکی» توصیف می‌کند. او در نوشته‌هایش از دیویی و جیمز نقل قول می‌آورد و در کتاب اخلاق بدون هستی‌شناسی دیدگاهش را «کثرت‌گرایی پراگماتیکی» می‌نامد.

وقتی که پاتنم از نظریه پراگماتیکی حقیقت دفاع می‌کند و نظریه مطابقت صدق را رد می‌کند، آشکارا میراث فکری پراگماتیست‌های کلاسیک همچون جیمز را در تفکر خود نشان می‌دهد. پاتنم همانند جیمز و دیویی بر این باور است که پراگماتیسم پروژه روشنگری فلسفه را به عنوان ابزاری برای نقد اندیشه‌های رایج بر اساس ملاحظات عملی به پیش می‌برد. این عبارت معروف پاتنم که «ذهن و جهان مشترکاً ذهن و جهان را تشکیل می‌دهند» به این معناست که جهان و ذهن هر دو واقعی‌اند و هر کدام

1. Susan Haack & Robert Lane, Eds., *Pragmatism Old and New: Selected Writings* (New York: Prometheus Books, 2006).

در شکل‌گیری آن دیگری سهیم است. قبل از پاتنم پیرس نیز دیدگاهی شبیه این مطرح کرده بود. پاتنم بر درهم‌تیدگی واقعیت و ذهن یا واقعیت یا ارزش یا نظریه تأکید و واقعیت را با اتکا بر دیدگاه‌های پیرس، جیمز و دیویی مطرح می‌کند؛ همچنین دربارهٔ این درهم‌تیدگی در سخنرانی سوم این کتاب مفصل بحث شده است. او در سخنرانی نخست رمز جاودانگی جیمز را نشان می‌دهد و در دومین سخنرانی به بررسی پاسخ این سؤال می‌پردازد که آیا ویتگنشتاین یک پراگماتیست بود؟

در ترجمهٔ این کتاب در پانوشت برخی صفحات مطالبی را برای ایضاح مطلب آورده‌ام که در پایان جمله با علامت «.م» یعنی افزودهٔ مترجم مشخص شده است و در داخل متن هم هر جا اقتضا می‌کرد مطلب اضافه شدهٔ خود را داخل قلاب قرار داده‌ام. همچنین، در سخنرانی اول در تعریف حقیقت از نظر جیمز بندی را عیناً از کتاب پراگماتیسم جیمز با ترجمهٔ شیوا و رسای استاد بزرگواریم دکتر عبدالکریم رشیدیان آورده‌ام که در پانوشت همان صفحه به آن اشاره کرده‌ام. کار ترجمهٔ کتاب به مراتب دشوارتر از نوشتن آن است، چون ترجمه در وهلهٔ اول عبارت است از گوش دادن به سخن متن و سپس دست دادن با نویسندهٔ متن و در نهایت تبدیل آن به زبان مترجم ماحصل این تعامل خواهد بود. در ترجمهٔ این اثر سعی کرده‌ام تا آن‌جا که ممکن است متنی روان و سلیس تقدیم خوانندگان کنم. به تعبیر یکی از همکارانم (آقای دکتر سید مجید صدرمجلس) کار مترجم آن است که دست خواننده را به دست نویسنده چنان برساند که دست خودش در این میان دیده نشود. من هم به پیروی از کلام این دوست بزرگواریم سعی کرده‌ام حداقل دستم دیده نشود و اگر هم دیده شد، و یقیناً دیده خواهد شد، پیشاپیش می‌دانم که عفو و بخشش خوانندگان بسی بالاتر از خطای بنده خواهد بود.

محمد اصغری

دانشگاه تبریز

آذر ۱۳۹۴

زندگینامه هیلاری پاتنم

هیلاری پاتنم در سال ۱۹۲۶ در شیکاگو متولد شد. لیسانسش را از دانشگاه پنسیلوانیا در سال ۱۹۴۸ و دکتری خود را از یو.سی.ال.ای تحت راهنمایی هانس رایشنباخ^۱ در سال ۱۹۵۱ اخذ کرد. موضوع رساله دکتری او مفهوم احتمال بود. (این رساله اخیراً تحت عنوان معنای مفهوم احتمال در اطلاق به توالی‌های متناهی، با مقدمه‌ای که گارلند^۲ سال‌ها بعد نوشت، در سال ۱۹۹۰ چاپ شد.) بعد از تدریس در دانشگاه نورث‌وسترن و گروه‌های ریاضیات و فلسفه در پرینستون، در مقام استاد فلسفه علم در سال ۱۹۶۱ به دانشگاه ام.آی.تی پیوست.

او در اواخر دهه ۱۹۵۰، همراه مارتین داویس^۳ و جولیا رابینسون^۴ به راه‌حلی برای مسئلهٔ پاسخ‌پذیری معادلات سیاله دست یافت و همین‌طور راه را برای حل مسئلهٔ دهم از فهرست مسائل اصلی ریاضی، که دیوید هیلبرت^۵ آن‌ها را برای ریاضیات قرن بیستم به ارث گذاشته بود، هموار کرد.

1. Hans Reichenbach 2. Garland 3. Martin Davies 4. Julia Robinson
5. David Hilbert

پاتنم در سال ۱۹۶۵ در مقام استاد فلسفه به دانشگاه هاروارد رفت و در سال ۱۹۷۶ به جای والتر بورلی پیرسون،^۱ استاد منطق ریاضی شد. در اوایل دهه ۱۹۶۰ او رشته مقالاتی تحت عنوان «اذهان و ماشین‌ها» منتشر ساخت که در آن‌ها تفسیری «کارکردگرایانه»^۲ از حیات ذهنی مطرح کرد و رابطه نظریه‌های محاسبه یعنی قابلیت محاسبه و مسئله «ذهن-بدن» را توضیح داد. وی در دهه ۱۹۷۰ نقش بسیار مهمی در فلسفه زبان و فلسفه علم طبیعی و ریاضیات ایفا کرد و آثار او درباره فلسفه زمان و مکان، و به‌ویژه فلسفه هندسه او معروف است. وی در همکاری با دیوید فینکلشتاین^۳ فیزیکدان درباره شالوده‌های نظریه کوانتوم تحقیقاتی را شروع کرد که حاصل آن رشته مقالاتی درباره منطق کوانتوم است، تحقیقاتی که هنوز ادامه دارد.

او در سال ۱۹۷۶ به عنوان رئیس «انجمن فلسفه آمریکا» و در سال ۱۹۸۰ به عنوان رئیس «انجمن منطق نمادین» انتخاب شد. در سال ۱۹۸۶ سخنرانی‌های کاروس را ایراد کرد که تحت عنوان چهره‌های متعدد رئالیسم در سال ۱۹۸۷ (اوپن کورت) منتشر گردید و در سال ۱۹۹۰ سخنرانی‌های گیفورد را در سنت آندروز ایراد کرد که تحت عنوان احیای فلسفه (چاپ دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۲) به چاپ رسید.

هیلاری پاتنم با روث آنا پاتنم،^۴ فیلسوف اخلاق آمریکایی که در کالج ولزلی ماساچوست تدریس می‌کند، ازدواج کرد.

1. Walter Beverley Pearson 2. functionalist 3. David Finkelstein
4. Ruth Anna Putnam

پیشگفتار

در سال ۱۹۹۱ پینو دونگی،^۱ انریکو میستر تا^۲ و لورنا پرتا^۳ ایده ارائه رشته سخنرانی هایم را در رم «درباره علایق کنونی فلسفی ام» مطرح کردند. بار دیگر از آن‌ها برای فراهم آوردن این فرصت تشکر می‌کنم. حاصل پیشنهاد آنان این شد که در مارس ۱۹۹۲ این سه سخنرانی را در قالب مجموعه جداگانه «Lezione italiane» تحت حمایت بنیاد Sigma Tau و اداره انتشارات Laterza در دانشگاه degli Studi di «La Sapienza» ایراد کنم. این کتاب، صرف نظر از چند تغییر کوچک اولیه، دربرگیرنده متن همان سخنرانی‌های ایراد شده است.

همان‌طور که از عنوان آن پیداست خواستم درباره پراگماتیسم صحبت کنم - نه پراگماتیسمی که در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم روزگار خاص خودش را داشت و دارد، بلکه به مثابه شیوه تفکری که اهمیت دیرپایی دارد و نیز گزینه‌ای پیش رو (یا حداقل «پرسشی گشوده»^۴) است که باید در تفکر فلسفی امروز از نو مطرح شود. از آن‌جا که از من دعوت

1. Pino Donghi 2. Enrico Mistretta 3. Lorena Pretta 4. open question

شده بود که راجع به «علاقه کنونی‌ام» صحبت کنم بسیار راغب بودم که از شیوه‌هایی نیز سخن بگویم که در فلسفه متأخر ویتگنشتاین و نیز در برخی موضوعات مشابه در پراگماتیسم شاهد آن‌ها هستیم.

در این رشته سخنرانی‌های کوتاه پرسشی راجع به تلاش من برای ارائه تفسیری جامع از پراگماتیسم یا حتی پرسشی راجع به طرح استدلالی مفصل برای اصلاح دیدگاه‌های پراگماتیستی مورد نظر مطرح نشده است، هرچند می‌کوشم سوءفهم‌ها از پراگماتیسم را اصلاح کنم و به تعدادی از ایرادات احتمالی پاسخ دهم. اما نخواسته‌ام بر نظریه صدق جیمز متمرکز شوم یا پیرس یا جیمز یا دیویی را در بحث رئالیسم و آنتی‌رئالیسم سهیم کنم، بلکه در سخنرانی‌های کنونی بر کثرت‌گرایی^۱ و کل‌گرایی^۲ تمام‌عیار تأکید می‌کنم، که در همه نوشته‌های پراگماتیستی وجود دارند. اگر نظریه، ارزش و تفسیر را درهم‌تنیده بدانیم، به همان اندازه که نوع خاصی از رئالیسم متافیزیکی را تضعیف می‌کند، به عقیده من، به همان اندازه نیز قرائت‌های مرسوم از آنتی‌رئالیسم و «پست‌مدرنیسم» را تضعیف می‌کند. در این کتاب کوچک می‌کوشم این نگاه را تشریح کنم و معنای آن را بسط دهم.

کمبریج، ماساچوست
دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۴

اظهارات مقدماتی

امروزه مایلیم ایده‌های تساهل^۱ و کثرت‌گرایی را مسلم فرض کنیم. اگر بدانیم که تنوع دیدگاه‌ها و تضارب آرای مختلف مثلاً در یونان باستان یا در امپراتوری روم وجود داشته است، احتمالاً آن را نشانه بالندگی آن جوامع خواهیم پنداشت. افراد کمی می‌دانند که آن جوامع خودشان مسئله را این‌گونه نمی‌دیدند. متفکران کلاسیک تنوع عقاید را نشانه تباهی و کفر می‌دانستند؛ تنها از دوره روشنگری به بعد است که توانسته‌ایم تنوع دیدگاه‌ها و تضارب آرا را امری خوب و مثبت تلقی کنیم. به سخن یکی از نویسندگان،^(۱) تنها زمانی که جامعه از طریق «همسویی منافع شخصی آگاهانه و نه باورهای اخلاقی و دینی مشترک» وحدت یافته باشد، می‌توان «تنوع و کثرت‌گرایی» را «شکوفایی» خواند – چیزی که در گذشته نوعی محصول فرعی و نشانه زوال سیاسی بود – و این دو را نخستین بار در مقام شکلی از جامعه سالم در آغوش کشید. گرچه این نویسنده اغراق می‌کند – که دولت‌های لیبرال مدرن از طریق احساسات، سنت و منافع شخصی

1. tolerance

آگاهانه یا ناآگاهانه انسجام خود را حفظ می‌کنند - و گرچه نمی‌تواند درک کند که اعتقاد به تساهل خود «باور اخلاقی مشترک»^۱ و مهم‌ترین باور مشترک است، این نکته حقیقت دارد که جوامع مدرن از رهگذر نوعی جهان‌بینی جامع مشترک به وحدت نرسیده‌اند؛ یعنی آن‌ها از راه دینی واحد به انسجام نرسیده‌اند و اگر هنوز باورهای اخلاقی مشترکی دارند، این باورهای اخلاقی قطعی و یقینی نیستند. به‌علاوه، آرزوی ما، برخلاف اقلیتی از مرتجعان، این نیست که جوامعمان باید از طریق نظام‌های انکارناپذیر مبتنی بر باور دینی و اخلاقی انسجام خود را حفظ کنند. ما برای آزادی‌مان در انتخاب «سرنوشت‌های»^۲ (اصطلاحی که آگنس هلر^۳ به کار برده)^(۲) خودمان ارزش قائلیم، تا جایی که آزادی نه فقط آزادی در انتخاب شغل بلکه آزادی در انتخاب ارزش‌ها، اهداف، هنجارهای انضمامی و حتی تا حدی آداب و رسوم فهمیده می‌شود.

چیزی که ما روشنگری می‌نامیم تا حد زیادی جنبشی فکری بود که می‌خواست برای این نوع «جامعه باز»^۴ پایه‌ای منطقی عرضه کند، آن هم نه فقط پایه‌ای منطقی از حیث تاریخی و سیاسی بلکه پایه‌ای معرفت‌شناختی که «براهینی درباره عدم قطعیت معرفت دینی و اخلاقی‌مان»^(۳) عرضه کند. و مسائلی که روشنگری مطرح می‌کند هنوز برای ما مسئله‌اند؛ ما برای تساهل و کثرت‌گرایی ارزش قائلیم و، در عین حال، گرفتار شکاکیت معرفت‌شناختی حاصل از این تساهل و کثرت‌گرایی هستیم.

تمام این مطالب را به این دلیل برای شما یادآوری کردم که بگویم مسائلی که می‌خواهم درباره آن‌ها بحث کنم صرفاً قضایای نظری نیستند، بلکه این پرسش‌گشوده است که آیا یک جامعه فرهیخته می‌تواند بی‌آن‌که

1. shared moral belief 2. destinies 3. Agnes Heller 4. open society

به استبداد اخلاقی سقوط کند، از گزند شکاکیت اخلاقی در امان باشد. و دقیقاً همین پرسش است که در سال‌های اخیر مرا به سمت پراگماتیسم یعنی نوشته‌های پیرس، جیمز و دیویی و نیز نوشته‌های ویتگنشتاین هدایت کرده است، کسی که آثارش – چنان‌که در درسگفتارها استدلال می‌کنم – شباهت‌هایی به پراگماتیسم آمریکایی دارد، گرچه خودش مایل نبود او را در جرگهٔ «پراگماتیست‌ها» جا دهند.

در اولین درسگفتار می‌کوشم دربارهٔ اهمیت اندیشهٔ ویلیام جیمز صحبت کنم و مخصوصاً بر تفکیک‌ناپذیری واقعیت و ارزش از نظر جیمز تمرکز کنم؛ اما در این درسگفتار مقدمات بحث در باب تفکیک‌ناپذیری واقعیت و ارزش، و واقعیت و تفسیر را نیز فراهم خواهم ساخت. در درسگفتار دوم سعی می‌کنم موقعیت فلسفهٔ متأخر ویتگنشتاین را نه تنها نسبت به پراگماتیسم بلکه نسبت به تاریخ فلسفه ترسیم کنم و در درسگفتار سوم و آخر خود می‌کوشم میراث پیرس، جیمز، دیویی و ویتگنشتاین را در برخی مباحث فلسفی کنونی مان بیان کنم. به‌ویژه، امیدوارم متقاعدتان سازم که پراگماتیسم هم به لحاظ فلسفی و هم از حیث سیاسی چیزی بسیار بهتر از بدیل‌های ناخوشایند، که امروزه علی‌الظاهر یگانه امکانات هستند، عرضه می‌دارد.

یادداشت‌ها

1. Arthur M. Melzer. نگاه کنید به مقاله‌اش با این عنوان:
"Tolerance 101," in *The New Republic*, June 1991.
2. نگاه کنید به
A Philosophy of Morals (Oxford: Basil Blackwell, 1990).
3. Melzer, pp. 11–12.

ماندگاری ویلیام جیمز

ویلیام جیمز شخصیتی است که به راحتی فراموش نمی‌شود. او نه تنها هرگز فراموش نشده بلکه واکنش‌ها به آثار او بعد از مرگش، به شکل موافق یا مخالف، به نحو حیرت‌آوری تند و تیز بوده است. برتراند راسل در تاریخ فلسفه غرب آرای جیمز درباره حقیقت را مسخره می‌کند. اما یکی از همعصران بزرگ راسل می‌نویسد: «این دیدگاه که گرایش‌های مادی‌گرایانه روان‌شناسی با گرایش ضد‌مادی‌گرایانه فیزیک سازگارند از نظر من دیدگاه ... رئالیست‌های جدید آمریکایی است ... دیدگاه‌های آن‌ها ... تا حد بسیار زیادی از ویلیام جیمز سرچشمه گرفته است و پیش از این‌که جلوتر رویم بهتر است آموزه انقلابی او را بررسی کنیم. معتقدم که این آموزه حاوی حقیقت مهم و جدیدی است و آنچه خواهیم گفت به میزان چشمگیری ملهم از این باور است.»^(۱)

این همعصر چه کسی بود؟ او کسی نبود جز خود راسل! راسل [نویسنده کتاب] تحلیل ذهن. (اگر درباره راسل عادلانه قضاوت کنیم، باید بگوییم که تناقضی در کار نیست؛ راسل آرای جیمز را درباره حقیقت

تحقیق می‌کرد و آن‌ها را کاریکاتور صرف می‌دانست، ولی «وحدت‌انگاری خنثای»^۱ او را تحسین و تمجید می‌کرد - اصطلاحی که راسل برای آنچه جیمز خودش «تجربه‌گرایی بنیادی»^۲ می‌نامید به کار برده بود. آی. بی. کوهن اخیراً به من گفت که وقتی راسل در سال ۱۹۳۶ در هاروارد تدریس می‌کرد، در واقع، «دو قهرمان در مطالب درسی او بودند - افلاطون و جیمز». اندکی نزدیک‌تر به روزگار ما، در سال ۱۹۸۳، مارتین گاردنر،^۳ نویسنده معروف ستون‌های معماهای ریاضی سایتیفیک امریکن^۴ و افشاکننده تله‌پاتی و سایر چیزهایی که وی علم قلبی می‌پندارد، فصلی از کتاب مربوط به اعتقادات^(۲) فلسفی خودش را به انتقاد از تلقی جیمز از حقیقت اختصاص داده است. البته باید بی‌درنگ بگویم که گاردنر جیمز را حقه‌باز نمی‌داند، بلکه گمان می‌کند که «دربارۀ نقش جیمز غفلتی صورت گرفته است ... یعنی نقش فیلسوف وقتی به واژه‌ای که معنای متعارفی دارد معنای جدید و بدیعی می‌دهد. البته پراگماتیست‌ها بر این باورند که از بازتعریف حقیقت به مثابۀ چیزی که از آزمایش‌های حقیقت سربلند بیرون می‌آید منافع بیشتری حاصل خواهد شد. ولی حاصل این کار دهه‌ها بحث گیج‌کننده بود که وقت بی‌حاصل بسیار زیادی از پراگماتیست‌ها گرفت.»^(۳) در همان سال (۱۹۸۳) ژاک بارزون^۵ کتاب دوست‌داشتنی‌اش، گشتی با ویلیام جیمز،^۶ را در تحسین «اصالت و قدرت ذهنی جیمز» منتشر ساخت، «قدرتی که بر برخی از ابوالهول‌های قدیمی که مسافر زمینی را همواره به مرگ تهدید می‌کردند و مقهور خویش می‌ساختند، چیره می‌گشت.»^(۴)

هدف من از افزودن این هاله تحسین و انتقاد حول شخصیت ویلیام

1. neutral monism 2. radical empiricism 3. Martin Gardner

4. *Scientific American* 5. Jacques Barzun 6. *A Stroll with William James*

جیمز صرفاً ادای احترام به یکی از اسلاف خودم نیست. من معتقدم که جیمز به اندازه هر متفکر دیگری در قرن گذشته قدرتمند بوده است و بر این باورم که روش فلسفیدن او حاوی امکاناتی است که مدت‌هاست فراموش شده‌اند؛ امکان رهایی از برخی «قید و بندهای»^۱ فلسفی قدیمی که پیوسته ما را آزار می‌دهند. خلاصه این‌که معتقدم وقت توجه به پراگماتیسم فرارسیده، جنبشی که جیمز مسلماً بزرگ‌ترین نماینده آن بود. بی‌درنگ اضافه می‌کنم - مطمئناً برای جلب رضایت شما - که این درسگفتار ادعا نمی‌کند که همان تحقیق مفصل و نافذی است که بدان نیاز داریم، بلکه نوعی تبلیغ برای این پروژه است؛ تبلیغ از طریق معرفی مصداقی محکمه‌پسند که نشان می‌دهد پروژه پراگماتیسم به زحمتش می‌ارزد.

می‌توانم با اشاره به یکی از دلایل این امر آغاز کنم که چرا فلسفه جیمز به چنین واکنش‌های متناقضی دامن می‌زند. یکی از ویژگی‌های اصلی فلسفه جیمز کل‌گرایی است: رد آشکار و لو ضمنی بسیاری از ثنویت‌های معروف: واقعیت، ارزش و نظریه همگی از نظر جیمز^(۵) درهم‌تنیده‌اند و به هم وابسته هستند. (در درسگفتار سوم نیز از این دیدگاه دفاع خواهم کرد که تفسیر (معانی و اشکال زندگی) و شناخت واقعیت‌ها درهم‌تنیده‌اند و به گمان من جیمز نیز بر این امر صحنه می‌نهد.) ویژگی دیگر آن - ویژگی‌ای که دست‌کم یکی از پیروان^(۶) اصلی جیمز را سردرگم کرده - رگه نیرومندی است که معمولاً فیلسوفان رئالیسم بلاواسطه^۲ می‌نامند، یعنی این نظریه که ادراک (عموماً) ادراک اعیان و رویدادهای «بیرونی» است و نه «داده‌های حسی» شخصی. ممکن است کل‌گرایی و رئالیسم بلاواسطه ناسازگار به نظر برسند: مثلاً همان‌گونه که

1. binds 2. direct realism

برای فیلسوف آکسفورد اف. سی. اس. شیلر،^۱ همان پیرو جیمز که از او نام بردم، به نظر می‌رسد. به نظر وی رئالیسم معرف غفلت جیمز است، اما از نظر برتراند راسل آن‌ها معرف دو لحظه متمایز در تفکر جیمز هستند. دیدگاه اول اشتباه و دیدگاه دوم بصیرت‌آمیز است. من و روث آن‌ها پاتنم،^۲ که با من در تحقیق راجع به فلسفه جیمز همکاری می‌کند، بر این باوریم که این دو جنبه از تفکر جیمز نه به هیچ رو ناسازگار بلکه به هم وابسته‌اند؛ یعنی هر کدام پیش‌فرض دیگری است و هر کدام برای تفسیر صحیح دیگری ضروری است. ولی سعی نخواهم کرد که این ادعای تفسیری را به طور مبسوط ثابت کنم، بلکه فقط می‌کوشم این ایده را به شما عرضه کنم که هر یک به چه چیزی ختم می‌شوند.

حقیقت

عبارتی که غالباً از متن جدا می‌کنند و همچون چوبی با آن جیمز را می‌زنند از این‌س قرار است: «در اندیشه ما، امر 'حقیقی' همان امر مصلحت‌آمیز است... مصلحت درازمدت و تمام‌مدت.» این همان است که راسل لفظ به لفظ نقل می‌کند. مثلاً طبق خوانش منتقدان او منظور جیمز این است که اگر نتایج باور به P برای بشریت^(۷) سودمند باشد، آن‌گاه P حقیقی است. بنابراین راسل می‌تواند بنویسد که «من دشواری‌های فکری بزرگی را در این آموزه می‌یابم. گیریم که یک باور زمانی 'حقیقی'،^۳ است که آثار آن سودمند باشد.»^(۸) اما منظور جیمز این نیست؛ در واقع حتی

1. F. C. S. Schiller

۲. روث آن‌ها پاتنم همسر هیلاری پاتنم یکی از استادان فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق کالج ولزلی است. -م.

خود گفته جیمز نیز چیز دیگری است. در واقع چیزی که جیمز نوشت این است:^۱

به طور خیلی خلاصه «امر حقیقی» فقط همان چیزی است که در طرز تفکر ما مصلحت است، درست همان طور که «صحیح» فقط همان چیزی است که در شیوه سلوک ما مصلحت است. مقتضی البته به هر شکلی، و درازمدت و تمام مدت، زیرا آنچه با همه تجربه حاضر ما مقتضی و به مصلحت می آید الزاماً با همه تجارب دورتر به همان اندازه رضایت بخش نخواهد بود. همان طور که می دانیم، تجربه راه های فراجوشی خود را دارد و ما را به تصحیح فرمول های موجودمان وادار می کند.^(۹)

قصد ندارم با تحلیل دقیق متنی شما را خسته کنم - از این رو، به نحوی جزمی چیزی خواهم گفت که گمان می کنم جیمز قصد دارد بگوید، بی آن که شواهد متنی را ریشه کنم - اما نمی توانم از ذکر این امر خودداری کنم که چگونه خوانش اشتباه راسل از جیمز شبیه خوانش اشتباه معمول از عبارت معروف ویتگنشتاین است. ویتگنشتاین می نویسد: «دسته بزرگی از اشیا - هرچند نه همه آنها - را که در باب آنها از کلمه 'معنا' استفاده می کنیم می توان چنین تعریف کرد: معنای یک کلمه عبارت است از کاربرد آن در زبان.»^(۱۰) در این جا بسیاری از مفسران از «هرچند نه همه آنها» غافل هستند و نیز برداشت خودشان از چیستی «کاربرد» را جایگزین برداشت ویتگنشتاین می کنند و نتیجه می گیرند که ویتگنشتاین این «نظریه» را مطرح کرده که «معنا همان کاربرد است» - بدین روست که امکان فهم منظور واقعی ویتگنشتاین از بین می رود! به همین منوال نیز راسل از «به طور خیلی خلاصه» و «مقتضی البته به هر شکلی» غافل است

۱. به نقل از ترجمه عبدالکریم رشیدیان، با اندکی دخل و تصرف. - م.

– دلایل روشنی داریم که این یک گزارهٔ تماتیک^۱ (موضوعی) است نه تلاش برای صورت‌بندی تعریفی از «امر حقیقی» – و نیز تصور خودش از چیستی «مصلحت» را جایگزین تصور جیمز می‌کند و با این گفته کلام خود را به پایان می‌برد که جیمز این نظریه را مطرح کرده که «امر حقیقی» امری است که «آثار مفید» دارد – چنین است که امکان فهم مقصود واقعی جیمز از بین می‌رود!

واقعیت این است که نمی‌توان فلسفهٔ جیمز و فلسفهٔ ویتگنشتاین را در یک کلمه خلاصه کرد. ولی آنچه پس از گزاره‌های تماتیک مثل گزاره‌هایی که در متن جیمز و در سایر نوشته‌های او نقل شده^(۱۱) می‌آید، مباحث مربوط به انواع گزاره‌های اصلی‌اند؛ مثل گزاره‌هایی دربارهٔ سالن یادبود و سایر اعیان محسوس، گزاره‌هایی دربارهٔ اشیای مجرد مثل کش‌سان بودن فنر ساعت، گزاره‌هایی دربارهٔ نظریه‌های فیزیکی معاصر، گزاره‌های ریاضی، گزاره‌های مربوط به اخلاق جمعی و گزاره‌های دینی. به نظر می‌رسد که انواع مختلف گزاره با انواع مختلف «مصلحت»^۲ منطبق است؛ سخنی در این باره گفته نشده که یک گزارهٔ دلبخواهی زمانی صادق است که کاملاً مصلحت‌آمیز باشد (حتی «در درازمدت»). مثلاً جیمز این دیدگاه را که اغلب به او نسبت می‌دهند صراحتاً رد کرده است که گزاره‌ها زمانی صادق‌اند که به لحاظ ذهنی اعتقاد به آن مردم را خوشحال کند.^(۱۲) در مورد مثال گزاره‌های «واقعی»^۳ پارادایمی، از جمله گزاره‌های علمی، نوعی مصلحت که جیمز به دفعات ذکر می‌کند عبارت است از سودمندی در پیش‌بینی،^(۱۳) در حالی که گفته می‌شود سایر ملزومات – حفظ آموزهٔ قبلی،^(۱۴) بساطت^(۱۵) و انسجام (یعنی «چیزی که بهتر از همه با هر جزء زندگی جور درمی‌آید و کاملاً با مجموعهٔ مقتضیات تجربه تلفیق

می شود»،^(۱۶) (ص ۴۴) – بر تمام انواع گزاره‌ها بار می‌شوند. این ادعای کواین^(۱۷) که موفقیت در برآوردن این ملزومات همزمان امری است مربوط به بده و بستان و نه قواعد صوری، خود اندیشه‌ای جیمزی است.^(۱۸)

انتقاد دوم از جیمز – انتقادی که گاهی حامیان جیمز مثل مورتون وایت^۱ و نیز منتقدان او مثل مارتین گاردنر مطرح کرده‌اند – این است که جیمز در واقع راجع به تصدیق^۲ و نه حقیقت صحبت می‌کند. این منتقدان می‌گویند که جیمز به ما برداشتی از تصدیق می‌دهد و به اشتباه معتقد است که برداشتی از حقیقت به ما می‌دهد. همچنین منتقدان ادعا می‌کنند که در این قرن مسئله عرضه تفسیری رضایت‌بخش از حقیقت با اثر منتقدان بزرگ آلفرد تارسکی^۳ حل شده است. من خود معتقدم^(۱۹) که سهم فنی تارسکی بسیار ارزشمند است، ولی اثر او چیزی راجع به تشریح مفهوم حقیقت نمی‌گوید، با این حال این امر موضوع بحث من نیست. باری، جیمز تصدیق و حقیقت^(۲۰) را به هم نیامیخته است، هرچند مطمئناً اعتقاد داشت که بین این دو رابطه نزدیکی وجود دارد.

این رابطه به دلایل زیر مطرح شده است: این‌که بگوییم حقیقت «مطابقت با واقعیت» است تا زمانی که چیزی درباره چستی «مطابقت»^۴ گفته نشود نادرست نیست بلکه توخالی^۵ است. اگر «مطابقت» کاملاً مستقل از شیوه‌های تصدیق ادعاهایمان باشد (طوری که بتوان چیزی را که حقیقی است، کاملاً متفاوت با چیزی پنداشت که حقیقی بودن آن را نه فقط در برخی موارد بلکه در تمام موارد توجیه کرده‌ایم)، در آن صورت «مطابقت» مطابقتی مرموز و در نتیجه فهم مفروض ما نیز از آن مرموز

1. Morton White 2. confirmation 3. Alfred Tarski 4. correspondence
5. empty

خواهد بود. به زعم جیمز، حقیقت باید چنان باشد که بگوییم چگونه می‌توانیم بفهمیم که آن چیست. جیمز مثل پیرس به کرات حقیقت را با «عقیده نهایی»^۱ یکی می‌داند، یعنی نه با آنچه اکنون تصدیق شده بلکه با آنچه «مقدر شده» که تصدیق شود، به شرطی که پژوهش به حد کافی با روحیه‌ای مسئولانه و خطاپذیر در درازمدت ادامه یابد. جیمز در جایی می‌نویسد که حقیقت «تقدیر فکر»^۲ است. و (در همان جا) اظهار می‌کند که «یگانه ملاک عینی واقعیت، سلطه درازمدت بر فکر است.»^(۲۱)

البته این دیدگاه بسیار مشکل ساز است، هرچند امروزه فیلسوفانی که برخی از آن‌ها هرگز از جیمز نام نمی‌برند دربارهٔ عناصر مختلف آن دیدگاه پیوسته بحث، و در آن جرح و تعدیل می‌کنند. اجازه دهید خاطر نشان سازم که این قضایا – رابطه حقیقت، ادعای موجه، اعتبار دائمی، آنچه پژوهش باید با آن همسو شود اگر به شیوه‌ای درست عمل شود و غیره – امروزه در کتاب‌ها و مقالات پاتنم‌ها، مایکل دامت،^۳ نلسون گودمن،^۴ ریچارد رورتی و برنارد ویلیامز^۵ طرح می‌شوند، کسانی که عقایدی متفاوت و حتی گاه متضاد با این مسائل دارند، ولی همهٔ آن‌ها این نکته را که جیمز بر آن تأکید داشت بسیار جدی می‌گیرند که فهم ما از مفهوم حقیقت نباید صرفاً به شکل عمل ذهنی مرموزی بازنمایی شود که گویی یک عمل ذهنی وجود دارد که با آن می‌توانیم خودمان را به رابطه‌ای به نام «مطابقت» نسبت دهیم، رابطه‌ای که کاملاً مستقل از اعمالی است که با آن‌ها تصمیم می‌گیریم که چه چیزی حقیقی است و چه چیزی حقیقی نیست.

مطمئناً انکار این نوع رئالیسم متافیزیکی^۶ ما را ملزم نمی‌کند که در یکی پنداشتن امر حقیقی با آنچه در درازمدت «تصدیق شده» (یا خواهد شد) از پراگماتیست‌ها پیروی کنیم. من، برخلاف پراگماتیست‌ها، معتقد

1. final opinion 2. the fate of thought 3. Michael Dummett

4. Nelson Goodman 5. Bernard Williams 6. metaphysical realism